

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت در کیفیت ظهور صور متعدده بر موضوع واحد بود که از او تعبیر به عروض صورت بر ماده می‌شود. در جلسه گذشته عرض شد که بنا بر تشخیص و تعیین وجود، دیگر ماده‌ای در اینجا باقی نمی‌ماند تا اینکه از او تعبیر به ابهام شود و آن ماده به واسطه تشخیص صورت، از حالت ابهام خارج شود و یک تعیین مشخصه‌ای و متشخصی در اینجا پیدا بکند.

عدم وجود هیولای مبهمه در عالم وجود

بر این اساس عرض شد که ما در عالم وجود، شیئی به نام هیولای مبهمه که در جنبه استعدادیت، فعلیت دارد نداریم. بله، این قضیه در مورد آن مفاهیم مبهمه ذهنیه صادق است که خود آن مفهوم می‌تواند در ذهن، مجرد و عاری از آن صور متعیّنه و مصادیق خاصه در نفس، تحقق پیدا بکند همان‌طوری که این معنا در مفاهیم جنسیه کاملاً

واضح است. شما وقتی که تصور انسان را می‌کنید
طبعاً در آن تصور، خود ذوات شخصیهٔ انسان دخالت
ندارند و همین‌طور وقتی تصور غنم را می‌کنید
مصادیق خارجیۀ غنم در اینجا راه ندارد و همان
معنایی که از انسان بدون تشخّص و عوارض
خارجیه اعمّ از کیف‌ها، کم‌ها، جدّه‌ها، انتسابات،
اضافه و امثال‌ذلک [است در ذهن خود تصور
می‌کنید] همهٔ اینها جنبهٔ مشخصیت ندارند بلکه از
تشخّص و تعین آن مصادیق جنبهٔ حکائی دارند. در
آنجا شما نمی‌توانید آن انسان را به آن شخصیت
خارجیه و به آن عوارض خارجیه مقید کنید بلکه در
آنجا خود همان انسان به مفهوم مبهم خود دارای نوع
مِن التّشخّص است که این کیفیت تشخّص فقط در
ذهن می‌تواند ظهور پیدا بکند نه در عالم خارج از
ذهن؛ یعنی آنچه که در عالم خارج از ذهن هست به
این کیفیت نیست حتی قائلین به مُثُل افلاطونیه و
حتی قائلین به عین ثابت بدون خصوصیات کیفی و
کمی... به خصوص این مسئله در قضیهٔ مُثُل
افلاطونیه خیلی به چشم می‌خورد که در آنجا بالأخره
این حقیقتِ مثالِ انسانی در چه شکلی ظهور پیدا

کرده است و این هم به خاطر این است که ما تابع حواس ظاهر و مدرکات ظاهر هستیم که آن مفهوم ذهنی خود را از روی عوارض دریابیم. وقتی که می‌خواهیم به یک حقیقتی برسیم آن حقیقت را با آن عوارض ظاهری خود می‌سنجیم و طبعاً در مقام مصداقیت خارجی نمی‌توانیم بین آن عوارض را جمع کنیم. چطور ممکن است که یک شخص هم قدش ۱۸۰ سانت باشد و هم ۱۶۵ سانت باشد؟! این امکان ندارد! اینجا است که شناخت این مسئله برای انسان مشکل می‌آید و انسان نمی‌تواند به آن حقایق خارجی اطلاع و دسترسی پیدا کند به واسطه همان برداشتی که از مفاهیم و حقایق اشیاء به واسطه عوارض مختلفه دارد.

تصور ماهیت به دو کیفیت

تلمیذ: با فرمایش حضرتعالی ماهیت را هم نمی‌شود این‌طور معنا کنیم یعنی تصور و برداشت ذهنی ما از وجود باشد اینکه می‌فرمایید که حقیقت همان مثل افلاطونیه و برداشت‌های ماست ماهیت را هم این‌طور تصویر کنیم؟!

استاد: ببینید ماهیت به دو کیفیت تصور می‌شود؛ یکی ماهیت کلیه و مبهمه، که همین است که الآن مشغول صحبت آن هستیم. در ماهیت مبهمه، خود مصداق خارجی دخالت ندارد بلکه یک‌سری حقایقی که آن حقایق برداشت‌های ذهن از ارتباط با

خارج است [دخالت دارد]. آن ضمیمه حقایق و آن نتیجه و چکیده‌ای که از مسائل مختلفه برای انسان حاصل می‌شود و همه اینها جمع می‌شوند، مندمج، ترکیب و خلط می‌شوند و به صورت یک صورت ذهنی درمی‌آیند، اسم آن را ماهیت می‌گذاریم. حالا در هر چه می‌خواهد تحقق پیدا کند فرق نمی‌کند؛ چه ماهیت حیوانی باشد، چه جمادی باشد، چه مجرد باشد و چه مصداق خارجی باشد یا نباشد. شما اسم آنچه را که نتیجه و چکیده حقایق خارجی مختلفه است که برای انسان حاصل می‌شود، ماهیت می‌گذارید و شما تا وقتی که به یک شیئی اطلاع کافی پیدا نکردید نمی‌توانید یک ماهیتی در ذهن خود تصور کنید. یک جنسی را می‌آورند در جلوی شما قرار می‌دهند یا یک کیلو از یک دانه‌ای را می‌آورند در مقابل شما قرار می‌دهند، شما می‌گویید که من در عمرم تا به حال با این دانه برخورد نکردم این نه به گندم می‌نماید، نه به برنج، نه به لوبیا، لپه و نخود می‌نماید بلکه این یک چیز جدیدی است و نمی‌توانید تشخیص بدهید. اولین مسئله‌ای که از این قضیه ادراک می‌کنید، حجم خود این دانه است که

این دانه ماده است و مجرد نیست، سنخیت آن سنخیت صُلبه است نه سنخیت رِقَّت و لطافت و اینها، این را احساس می‌کنید و این یک حقیقت می‌شود!

حقیقت دومی که برای شما حاصل می‌شود این است که می‌بینید این ماکول است وقتی که ماکول شد خب با حجر و شجر و اینها تفاوت پیدا می‌کند. حقیقت سومی که پیدا می‌کنید این است که می‌بینید این یک اثراتی در شما به وجود آورده است؛ یکی اینکه باعث شَبَع شما شده است، باعث رفع فلان کسالت شده است، دارای نشاط شدید و فلان درد و مرضی که داشتید به واسطه خوردن این از بین رفته است که این در سایر آنچه را که تا به حال با او ارتباط داشته‌اید پیدا نشده است.

ماهیت، انتزاع ذهن

به‌طور کلی همین‌طور هرچه ارتباط شما با این دانه بیشتر باشد و یک روز بخورید، دو روز بخورید، یک هفته و یا یک ماه بخورید، مدام بیشتر به این خصوصیات پی‌می‌برید تا اینکه از مجموع آنچه که از حقایق مختلفه خارجی برایتان حاصل شده است یک

صورت نباتیه برای شما حاصل می‌شود. اسم آن صورت نباتیه را ماهیت می‌گذارید. می‌گویید که بنابراین باید این دانه را به این تسمیه قرار داد و بین آن و سایر اجناس و محصولات زراعی در اینجا تفاوت است. اینکه می‌آید ماهیت را انتزاع می‌کنید این ماهیت، انتزاع ذهن است و روی هوا هم نیست و درست است، ذهن از پیش خودش نمی‌آید این کار را انجام بدهد بالأخره هر ذهنی که این کار را انجام می‌دهد در اثر یک سری ارتباطاتی که با خارج دارد این را انجام می‌دهد و آن ارتباطات در تشکّل ماهیت نقش اساسی دارند و این مسئله خیلی مسئله عجیبی است! نه تنها در مسئله شناخت اشیاء بلکه این قضیه در مسائل مهم فقهی و خیلی از قضایا اجرایی به درد می‌خورد. چقدر این مسئله در قضا و حکومت کاربرد دارد که چطور انسان بتواند آن موضوع خارجی را به **ما هو** دریابد تا اینکه بتواند نسبت به او حکم کند. آن واقعیت خارجی را آن طوری که هست دریابد تا بتواند نسبت به او قضاوت کند! شما می‌بینید با یک ذره سر سوزن، یک موضوع از یک حقیقت و یک ماهیت تبدّل به ماهیت

دیگری شده است؛ از یک جنبه تبدل به جنبه دیگری شده است. اینجاست که مسئله خیلی مهم و دقیق می‌شود و دیگر مطالب به مطالب بسیار دقیق و ظریفی می‌رسد که چطور [اینها] می‌تواند در کیفیت شکل‌گیری موضوعات احکام و شرع در نزد انسان دخالت داشته باشد! چطور انسان با یک نگرش به یک نتیجه می‌رسد در حالی که با نگرش دیگر به نتیجه ۱۸۰ درجه مخالف او می‌رسد! اینها برای چیست؟!

منشاء نوسان‌ها و اختلافات در فتاوا فقهاء

حالا ما این قضیه را نسبت به حقایق خارجی اشیاء نگاه می‌کنیم اما این مسائل در جنبه‌های اعتباری که ارتباط با تشریح دارد، ارتباطی با مقام تقنین قوانین، احکام، مقام انشاء و ملاکات دارد، در آنجا یک عالم عجیب و غریبی است که در آنجا نمی‌توانیم هر کاری را انجام بدهیم و از پیش خود هر چیزی را که به نظرمان می‌رسد را پیاده کنیم. در بسیاری از مطالبی که فقها در کیفیت فتاواشان نوسان‌ها و اختلافات و مطالبی که مشاهده می‌شود ناشی از همین قضیه است؛ عدم ادراک صحیح موضوع و ماهیت آن موضوع به واسطه ارتباط با

حقایق و ماهیات خارجیّه، این خیلی مسئله مهمی است!

تأثیر ارتباط با حقایق اشیاء در کیفیت شکل‌گیری موضوع و نتیجه

حالا یک مثال کوچکی می‌زنم که این مثال کوچک خیلی می‌تواند تأثیر داشته باشد. در مورد علت تبدل فتوای علامه حلّی این طور که نقل می‌کنند می‌گویند که آن قضیه‌ای بوده که برایش اتفاق افتاده است. چون در نجاست **ماء بئر**، اگر نظرتان باشد تا زمان مرحوم محقق حلّی مخالفی در این مسئله نبود. **ماء بئر** هم در کیفیت نجاسات و اینها تفاوت می‌کند و برای هر کدامش هم نزع ماء به کمیّات مختلفه بیان شده است.

مرحوم محقق حلّی اول کسی بود که آمد در این قضیه تشکیک کرد و فرمود: «**و فی نجاسة ماء البئر تردد**»^۱ علامه آمد و ماء بئر را اصلاً متنجس و متأثر و قلیل ندانست. البته نمی‌توانیم نظر علامه را در اینجا بپذیریم چون به‌طور کلی خیلی مسائل پیدا می‌شود ولی در کیفیت نظر و فتوا در اینجا می‌خواهم

۱. المعترفی شرح المختصر، ج ۱، ص ۸۰.

بگویم که چه باعث شد این قضیه [پیش بیاید.] نقل می‌کند که برای خود او یک جنبه اضطراری پیش آمده بود که نمی‌توانست از این بئر نزع ماء و اینها بکند و این باعث شد که این حالتی که نسبت به این موضوع در نفس داشت متبدل به یک جنبه عینی و لمسی و حسّی بشود و بعد بتواند در این تبدل فتوا از استادشان - محقق حلی، استاد علامه بوده است - برگردد و به‌طور صریح و قاطع فتوا به عدم تأثر ماء بئر در اینجا بدهد. در خیلی از مسائل این قضیه دیده می‌شود، نه تنها فقط در این قضیه که انسان چطور به واسطه ارتباطش با حقایق اشیاء و با آن ذات خارجی، در کیفیت شکل‌گیری موضوع و بالتبع در نتیجه تأثیر می‌گذارد. در اینجا نمی‌خواهیم بگویم که بعضی‌ها در عالم بی‌بندوباری نسبت به هر چیزی قائل به اباحه، اصل برائت، امثال ذلک و اینها هستند. خوب آنها حسابشان از این قضیه جداست و کاری به شرع و دیانت ندارند بلکه شرع و دیانت وسیله و دستاویز برای این افکار غیرعلمی و غیرمنطقی آنها است. نه، واقعاً چطور باید یک فرد مجتهد برای

تشخیص موضوع نسبت به مسئله توجه کند؟
صحبت در این است. این ماهیتی که برای او حاصل
می‌شود آیا این ماهیت در اجتماع همه حقایق
خارجیه پیدا شده است یا این اجتماع، اجتماع
ناقصی بوده است و این مجتهد نتوانسته به کُنه شیء
برسد و بعد مدام تبدل برایش پیدا می‌شود؛ امروز
یکی، فردا یکی، پس فردا یکی و همین‌طور در حالت
تذبذب و اینها مسئله می‌گذرد و به این نحوه
می‌رسد.

درد ابتلاء به احساسات!

بنده در این قضیه‌ای که داشتم در مسئله اجتماع
بررسی می‌کردم، برای خودم ذهنیتی داشتم و
براساس همان ذهنیت هم این را تا آخر پیش بردم و
این ذهنیت از سابق برای بنده بوده است نه اینکه فقط
مربوط به همین بحث و بررسی و اینها باشد. در
سابق این قضیه برایم ناشناخته بود که چطور ممکن
است که از کثرت فتاوی یک طبقه عصر برای انسان
حجیت حاصل شود! این افرادی که همه مثل آدم
هستند خب این مثل من است دیگر و من هم مثل
[او] هستم! اگر فقهایی که الآن هستند بیایند

فتوایشان را عوض کنند طبعاً به یک نظریه دیگر تبدیل می‌شود. حالا چطور این فتوا تا طبقه پنجم محرز است و از طبقه ششم به بعد دیگر این تنجز و حجیت خودش را از دست می‌دهد؟! این اصلاً یعنی چه؟! این چه جهتی می‌تواند برای این داشته باشد؟! خلاصه ما به این نتیجه رسیدیم که ما دچار احساسات هستیم! ما دچار همین غلبه امور احساسی و عدم استقلال نفسی در ارتباط با اقتناص ماهیات و حقایق تکلیفیه و احکام و شناخت موضوعات هستیم!

برگشت مسئله سقیفه و خلافت خلفا به مسئله اجماع

الآن شما نگاه بکنید بحثی که راجع به مسئله سقیفه و خلافت خلفای راشدین هست، همه اینها در کتبشان به اجماع برمی‌گردد! ببینید واقعاً اینها به چه روزگاری افتاده‌اند! اولاً گفتند که اگر اجماع مسلمین باشد. خب اجماع مسلمین کجاست؟! سقیفه چند نفر بودند؟! کلاً پانصد نفر آنجا رفته بودند! کُلِّ جهان اسلام همین پانصد نفر است؟! پانصد نفر هم نبودند، صدتا هم نمی‌شدند! کجا پانصدتا [بودند]! سقیفه یک محلی بود که افراد

می‌رفتند. وانگهی شما نگاه به این افراد بکنید اینها
 چه افرادی بودند؟ گوششان را می‌گرفتی دماغش
 ورمی‌آمد! اینها یک هم‌چنین آدم‌هایی بودند! آیا
 سلمان بین آنها بود؟! ابوذر بود؟! عمار بود؟! افرادی
 که سرشان به تنشان بیرزد اینها بودند؟! یا اینکه یک
 مشت افرادی که تا طرف می‌گوید: چه شده است؟
 می‌گویند: دارند سفیفه می‌روند، می‌گویند که ما هم
 برویم! این افراد آمده بودند [که می‌گفتند:] خب ما
 هم برویم! عین همین کارهایی که یک مشت بچه و
 اینها انجام می‌دهند! نه اصلی و نسبی دارد! نه پایه‌ای
 دارد! نه جنبهٔ منطقی، علمی دارد! نه وحی دارد!
 هیچی فقط آنجا برویم! [یکی می‌گوید:] ما مقدم
 هستیم! آن یکی می‌گوید: ما مقدم هستیم! آن فضائل
 خودش را می‌شمارد دیگری هم فضائل خودش را
 می‌شمارد! بعد یک نفر این وسط پیدا می‌شود و
 ابو عبیده می‌آید و به عنوان بیعت دست می‌دهد و بقیه
 هم [می‌گویند] بیاییم و انجام بدهیم و تمام کنیم و
 برویم! وقتی می‌گویند: اجماع قاطبهٔ مسلمین است.
 اینکه قاطبهٔ مسلمین نبود! بعد می‌گویند که نه، اجماع
 اهل حلّ و عقد است! این اهل حلّ و عقد چه

کسانی بوده‌اند؟ آیا علی جزو اهل حلّ و عقد نبوده است؟! سلمان و ابوذر نبودند؟! فقط اهل حلّ و عقد ابو عبیده بوده است؟! اینجا هم گیر می‌کنند. بعد می‌گویند که یک نفر هم اگر باشد کفایت می‌کند! ^۱ خب اجماع کجاست؟! اینکه اساس ماهیت مسئله به طور کلی اصلاً تبدیل به امر دیگر و یک واقعیت دیگر شد! آن وقت این را که به عنوان اجماع هست آنها پذیرفته‌اند و قبول کرده‌اند و از آن دست بر نمی‌دارند! بروید ریشه‌یابی کنید، خدا به شما عقل داده است، شما با این حیواناتی که دارند در بیابان راه می‌روند فرق می‌کنید، اسمتان انسان هست! بروید ببینید این اجماعی که دارید بر اثبات خلفای راشیدین ادعا می‌کنید این اجماع از کجا پیدا شد؟ چه افرادی بودند؟ چه کسانی بودند؟ همین طوری داریم یک چیزی می‌گوییم و بعد هم مسئله به یک نحو دیگری درمی‌آید.

متأسفانه همین مصیبت در ما هم وجود دارد؛

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اجماع از منظر نقد و نظر، فصل دوم، ص ۳۷.

همین قضیه در ما هم هست! هیچ تا حالا با خود فکر کرده‌اید آن فقیهی که فتوا به یک قضیه می‌دهد آن فتوا براساس ذهنیاتش هست. می‌گویند: آقا مگر می‌شود شیخ طوسی [اشتباه کند]. شیخ طوسی هزارتا فتوای عوضی و مختلف در کتبش وجود دارد. شما یک فتوا از شیخ طوسی پیدا کنید که در کتبش از آن برنگشته باشد! چرا ما باید افراد را در جایگاه معصوم قرار بدهیم؟! چرا آخر؟! فردی مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطلبی را که می‌گوید همان هست که امام زمان علیه السلام حجت ثانی عشر آن مسئله را می‌گوید. چرا ما باید این دو مرز را نگه نداریم و افراد را در آن خلط کنیم.

در کدام روایت آمده است بر اینکه اگر یک مجتهدی فتوا داد، برای مجتهد دیگر حجیت دارد و لازم الاجرا است؟! در کدام روایت آمده است بر اینکه امام صادق علیه السلام فرمودند: فتوا و حکمی که داده می‌شود، در آن شکی نیست!؟

اختلاف احادیث به خاطر روات

بله، آن مطلبی که حضرت فرمود: **«إِنَّ الْمُجْمَعِ**

علیه لا ریبَ فیہ» آن در صورتی است که مرتبه،

به مرتبه **ضرورۃ من الدین** برسد. خود ابوبصیر در

مکه روایتی نقل می کند که ما شنیدیم که در کوفه اَبان

این طور می گوید! می آیند می بینند یک هم چنین

مسئله ای وجود نداشته است! یعنی بین دو راوی که

هر دو راوی در مدینه هستند و هر دو با امام صادق

علیه السلام ارتباط دارند اختلاف هست! آن وقت ما

بعد از ۱۴۰۰ سال مطلبی را که شخص در هزار سال

پیش گفته است برای خودمان حجت می دانیم! بین

دو تا راوی که خودشان پیش امام صادق علیه السلام

بودند اختلاف هست و این یک مسئله واضحی است

که ابی بصیر معصوم نیست. او می آید از امام صادق

۱. الکافی، کتاب فضل العلم، ج ۱، ص ۶۸:

«قال [عمر بن حنظله]: فقال [الصادق علیه السلام]: **”يُنظَرُ إِلَى مَا كَانَ**

مِنْ رَوَايَتِهِمَا عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَّا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ أَصْحَابُكَ؛ فَيُؤْخَذُ

بِهِ مِنْ حُكْمِنَا؛ وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ

الْمُجْمَعِ عَلَيْهِ حُكْمُنَا لَا رَيْبَ فِيهِ.» ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱،

ص ۲۰۹:

«عمر بن حنظله می گوید: حضرت فرمودند: نظر می شود به آن روایتی که

اینها از ما روایت می کنند و بر آن حکم می نمایند باید روایتی باشد که

أصحاب تو بر آن روایت اتفاق و إجماع دارند باید چنین روایتی أخذ شود

و آن روایتی که در نزد أصحاب تو شهرت ندارد و شاذ است ترک شود زیرا

حُکمی که مُجْمَعٌ علیه است حکم ماست و اتفاق است و شکی در آن راه

ندارد.»

علیه‌السلام می‌شنود. کلام امام عصمت دارد کلام
 امام کالوحو هست و عصمت دارد ولی تا این کلام
 امام به گوش من برسد من این کلام امام را بفهمم آیا
 دقیق او را ضبط کرده باشم یا نکرده باشم آن وقت که
 این دستگاه ضبط و فلان و این چیزها نبود تا ببینید
 این عین صحبت امام هست یا نه و شما به آن استناد
 کنید یک «واو» نه کم باشد نه زیاد! اینها که روایات
 را نقل می‌کردند از کجا معلوم است یک «واو»
 خودشان اضافه نکرده باشند؟! از کجا معلوم است
 یک «فاء» کم نکرده باشند؟! از کجا معلوم است ...

در همین حدیثی که این همه حرف و نقل راجع
 به آن پیش آمده است؛ در حدیث رفع؛ **«رُفِعَ مَا لَا**
يَعْلَمُونَ»^۱ این حدیث در کافی یک نقل هست و در
 تهذیب شیخ طور دیگر نقل می‌کند. این یک حدیثی
 که این همه روی آن حرف و مسئله است و این قواعد
 کلی ما مبتنی بر این است، به دو نقل مختلف دارد
 نقل می‌شود. امام این دو اختلاف را بیان کرده است

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۶۳؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۱۷؛ التوحید، ص ۳۵۳.

یا نه؟! امام که اختلاف نمی اندازد! حرفی که امام
رضا علیه السلام می زند با حرفی که امام سجاد
علیه السلام می زند یکی است و این اختلاف از کجا
آمده است؟! اختلاف از راوی پیش آمده است! امام
که در گوش مخاطبین تصرف نمی کرد! امام
علیه السلام روایتی می گفت و آن یکی عوضی شنیده
است، آن یکی طور دیگری شنیده است. این دو تا با
همدیگر متعارض شد! این دو باهم مختلف شدند!
چه کار کنیم؟ آن وقت حالا ما باید بر سرمان بزنیم و
دنبال مرجحات برویم، دنبال ضوابط برویم، دنبال
مسائل دیگر برویم تا اینکه ببینیم چه بوده است!

من می گویم خودم نشسته بودم در مجلسی که
مرحوم پدرمان داشت صحبت می کرد و کنار دستی
من داشت عوضی می نوشت! این را که دیگر بنده با
چشمم داشتم می دیدم با اینکه آدم محترمی هم بود،
آدم اهل فضلی هم بود، آدم باسوادی هم بود و آدم
معروفی هم هست من وقتی که نگاه کردم دیدم
عجب! آنچه من دارم می نویسم این یک چیز دیگر
دارد می نویسد! گفتم: آقا عوضی می نویسی! او هم

دارد می شنود ولی تقصیر ندارد چون اولاً: فاصله‌ای
 که دارد صحبت می کند چند متر هست! بعد هم آیا
 گوشش درست می شنود؟ ده‌دهم بوده یا نه‌دهم بوده
 است؟ آب آورده بوده است پرده صماخش پاره شده
 بوده است! نمی دانم چه شده بوده است! شخص
 هزارتا مشکل دارد، گوشش سنگین بوده است یا
 نه؟! مگر افرادی که در این زمان گوششان سنگین
 هست و سمعک می زنند مگر در زمان امام صادق
 نبوده‌اند؟! خب اینها هم بوده‌اند. این شش تا را
 شنیده است ده تا را نشنیده است! **إِلا و بالله** و دست
 هم می گذارد [روی قرآن] و راست هم می گوید.
 پیش خودش راست می گوید! دست می گذارد روی
 قرآن که این است و جز این نیست و همین است و
 امام فرمودند. پیش خودش هم راست هست و
 می رود بر طبقش عمل می کند. حضرت موقع
 صحبت در گوش هرکسی سمعک نگذاشته است و
 [بگوید:] هان! درست حرفی که من می گویم همان
 را بشنوید خیلی از اینها کاغذ داشتند ثبت می کردند.
 خیلی از آنها نداشتند و خیلی از اینها مطلب را اشتباه
 [می نوشتند].

اگر مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - و بسیاری از بزرگان می‌فرمایند: در مسائل اعتقادی نمی‌شود تمسک به خبر واحد کرد به خاطر این مصیبت است. چطور من بیایم دین خودم را و سعادت دنیا و آخرتم را در گروی یک روایتی بگذارم که نمی‌دانم از امام هست! اگر بدانم که نقل شده است که حرفی ندارم. خود امام علیه‌السلام بیاید به من بگوید: این، این، این، این، من همه را می‌نویسم و بعد هم به آنها عمل می‌کنم، دیگر غصه ندارم. ولی من دارم می‌آیم وضعم، زندگیم، اجتهاد، استنباط و ارتباط با مردم، - حالا خودم به جهنم - همه را می‌گذارم بر اساس یک شنیده که آن شنیده نه اصل دارد و نه اساس دارد!

بر فرض هم ابی‌بصیر آدم خوبی بوده است درست بوده است ولی معصوم که نبوده است! آدمی بوده است درست مثل بقیه، اشتباه هم داشته خیلی هم داشته است مثل بقیه اشتباه داشته است! این مسئله و قضیه است! من وقتی داشتم این مسئله اجماع را در آن زمان نگاه می‌کردم دیدم ما همان

راهی که اهل تسنن رفته‌اند همان راه را داریم
می‌رویم. پیش فلان آقا رفته‌اند و این کتاب [اجماع]
بنده را برده‌اند [آن آقا] گفته است:

آقا چطور ممکن است ایشان یک هم‌چنین چیزی نوشته است! هفتاد مسئله ارث داریم
که هیچ‌کدام از اینها در روایت نیستند پس اینها را باید کنار بگذاریم!

گفتم: نه خیر، هفتصدتا داشته باشیم! حالا به
طرف می‌گوییم: این قضیه از اصل ایراد دارد! آن آقا
می‌گوید: نه آقا، ما هفتاد مسئله ارث [داریم که
روایت ندارد!] [من هم] می‌گوییم: هفت‌هزارتا
داشته باشد! وقتی اصل مسئله خراب است باید
تمسک به عمومات کرد به اجماع چه ارتباطی دارد!
اینها چیزهایی است که باید آنها را به مطالب کلی
برگرداند و نمی‌شود به چیزهایی که... [صوت قطع
شد] یعنی با تصور و شاید و انشاءالله کار درست
نمی‌شود!

معنای ثقة بودن در کلام امام علیه‌السلام

تلمیذ: پس اصحابی که امام علیه‌السلام آنها را تصدیق کردند آنها را چه می‌فرمایید؟

مثل: «**الْعَمْرِيُّ ثِقْتِي فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي**».^۱

استاد: آخر صحبت در این است که گفته‌اند:

«**ثَقَّةٌ**» یعنی اینها شمر و یزید نیستند.

تلمیذ: یعنی در قولشان ثقة هستند.

۱. الکافی، ج ۱، باب فی تسمیه من راه، ص ۳۳۰، ح ۱.

استاد: أحسنت!

تلمیذ: یعنی درست شنیده‌اند و درست نقل کرده‌اند!

استاد: قولشان ثقه است؛ یعنی شما براساس

شنیده آنها به واسطه آن حجیت تنزیلیه می‌توانید

ترتیب اثر بدهید. ولی همان امام گفته است که عقل

خودت را به کار بینداز! اینکه امام فرموده است: **«فَمَا**

أَدِّيا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيان» این فرد مورد ثقه من

است، یعنی احتمال عناد در او نیست یا احتمال خطا

در او نیست؟ احتمال خطا نیست پس **معصوم**؟!!

احتمال عناد و غرض ورزی مثل

علی بن ابی حمزه بطائنی، مثل بلالی و امثال ذلک

اینها آن‌طوری نیستند که دینشان را به دنیاشان

بفروشدند و امروز بیایند یک حرف بزنند و فردا حرف

را برگردانند. اینها ثقه هستند. همین

یونس بن عبدالرحمن که حضرت می‌فرمایند:

«فَعَنِّي يُؤَدِّيان» مگر در امامت موسی بن جعفر

علیهما السلام شک نکرد! مگر همین آقا،

یونس بن عبدالرحمن شک نکرد! مگر همین

«عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ حَيْثُ كَانَ»^۱ که

پیغمبر راجع به عمار فرمود صبح تا شب در خلافت

و وصایت امیرالمؤمنین شک نکرد؟! «ارْتَدَّ النَّاسُ

بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَ»^۲ عمار که جزوش نبود آن

سه‌تای دیگر بودند؛ سلمان و ابوذر و مقداد بودند.

این عمارى که پیغمبر فرمودند: «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ»

یعنی چه؟! این [عمار] از صبح تا شب هم «مَعَ

الْحَقِّ» بود؟! اینکه «مَعَ الْحَقِّ» نبود! متشکک بود

شاک بود گیر کرد! عمار به آن مرتبه از استقامت

نفسی نرسیده بود. این قضیه که سهل است هزار

قضیه مثل فوت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله

سَلَّمَ پیدا شود و این مردم هم برگردند شخص از آن

مسیر خودش برنگردد. به آن مرتبه نرسیده بود! بله،

آن مایه را داشت آن واقعیت را داشت و به واسطه

وجود آن واقعیت و آن مایه ایمانی و التزام و صفای

نفس، خدا کمکش کرد و دست او را گرفت تا

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۹۲.

ترجمه: «عمار با حق است و حق با عمار است هر جا که عمار بوده باشد.»
(محقق)

۲. الإختصاص، ص ۶.

بالآخره برایش سکونت پیدا شد. «سکونت» یعنی آرامش! این آرامش صبح تا حالا که نبود، اگر صبح تا حالا بود پس چرا نیامدی؟! چرا امام علیه‌السلام می‌فرماید: **«دَارَ دُورَةً وَ جَالَ جَوْلَةً»** این **«جَالَ**

جَوْلَةً»؛ یعنی رفت در خودش، در اوضاع، در این بساط، در این قضایایی که اتفاق افتاد، نگاه کرد دید آقا این مردم پشت پیغمبر نماز می‌خواندند الآن دنبال این آقا رفتند! این افرادی که در جنگ شرکت می‌کردند دنبال این آقا رفتند! این افرادی که همیشه جزء **مجاهدین فی سبیل الله** بودند دنبال این آقا رفتند، پس چه می‌شود؟! عمار نگاه نکرد بر اینکه **مجاهد فی سبیل الله**، پشت سر پیغمبر نماز خواندن، آب وضوی پیغمبر را به سر و صورت کشیدن، اینها همه یک مرتبه از آن **إتکاء و إلتجاء و ارتباط** با رسول خدا **صلی الله و علیه و آله و سلم** است. آن مراتب پایینی چه؟ آن مراتب پایینی که آن مراتب انسان را نگه می‌دارد کجاست! به این [مراتب] نرسیده بود! به این [مراتب] **عصر رسید** که اینها منافاتی باهم

۱. همان، ص ۱۰. با قدری اختلاف.

ندارند و آن به جای خود و این هم به جای خود!

حضرت که می فرماید: **«الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ**

فَمَا أَدِيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ»^۱ بله، البته در

بعضی از موارد هست که در آن موارد خصوص نصّ

بر آن فرد به عنوان جازمیّت و حجیت هست.

فرق بین نُواب اربعه با روات و اصحاب ائمه

در زمان ائمه علیهم السّلام این مسئله فرق می کرد

تا اینکه این قضیه به زمان غیبت صغری رسید و در

زمان غیبت صغری امام علیه السّلام این افراد را

به عنوان واسطه بین خود قرار داد. این مسئله اش با

آن قضیه یونس تفاوت می کند. آنجا مقام، مقام افتا

بود. مقام، مقام بیان حکم بود و مقام بیان روایت و

اخبار بود و در آنجا احتمال اشتباه هست لذا امام

می فرماید: - ابوبصیر هم مثل بقیه، تفاوتی نمی کند -

به همین اصول عادیّه و متعارف مراجعه کنید؛ **«كُلُّ**

مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ كُلُّ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ

فَدَعُوهُ»^۲ باید طبق آن عمل شود لذا مواردی می بینیم

۱. الکافی، ج ۱، باب فی تسمیه من راه، ص ۳۳۰، ح ۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۹.

ترجمه: «هرچه که از کلام ما موافق با کتاب خداست آن را بگیری و هرچه که مخالف با کتاب خداست آن را رها کنید.» (محقق)

و در مسائل مرجحات هم مشخص است بر اینکه بر همین میزان و مبنای متعارف عرفیه مجتهد باید سیر کند در این مقام تعارض، **«خُذْ بِأَعْدِلِهِمَا»** داریم **«خُذْ بِأَوْثَقِهِمَا»**^۱ داریم. در صورتی که اینها همه پیش امام ثقه هستند! آیا امام علیه السّلام که به اهل کوفه می فرماید: **«یونس بن عبدالرحمن ثقه»**^۲ آیا امام علیه السّلام نصّ و تصریح بر عینیت می کند همان طوری که در زمان غیبت صغری شیعیان مکلف و موظف بودند به آنچه که از ناحیه نواب اربعه که از ناحیه امام زمان علیه السّلام می آمد عمل کنند؟ آن خصوصیتی که بود که عین دستخط حضرت بود و جواب حضرت بود و تعیین حضرت بر اینها بود که اولی؛ عثمان بن سعید و [دومی] محمد بن عثمان و بعد هم که سومی همان حسین بن روح و چهارمی هم علی بن محمد سمري.

این چهار نفری که در آن زمان بودند به عنوان واسطه بودند و حکم اینها با ابی بصیر و ابان فرق

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۳۳.

۲. رجال الکشی، ص ۴۹۰، ح ۹۳۵.

می‌کرد. ابی‌بصیر و أبان دو راوی بودند. نه حجیت
 غیرعادی به آنها اعتبار داده شده بود که حجیت
 تنزیلی باشند. لذا نگاه می‌کنیم می‌بینیم کلام
 حسین بن روح برای ما **حجة** همان‌طور که کلام امام
حجة! ما غیر از این نداریم امام خودش فرموده
 است: به این عمل کن! درحالی‌که [مگر] در خود
 زمان امام این‌قدر اصحاب نبودند؛ زکریا بن آدم و
 اینها این‌همه بزرگان بودند همه اینها بودند و انسان
 به همه اینها به عنوان **ثقة** می‌توانست مراجعه کند ولی
 به عنوان **رابط**، لا! به عنوان رابط فقط می‌شود:
 حسین بن روح! به عنوان رابط می‌شود: عثمان بن
 سعید! این عنوان **رابط** با عنوان **ثقة** که امام درباره
 یونس فرمود زمین تا آسمان فرق می‌کند!

تلمیذ: اینکه می‌فرماید: «اجلس فی مسجد المدینة و أفت الناس.»^۱

استاد: بله!

تلمیذ: می‌فرماید: فتوا بده!

استاد: اگر شما هم آن زمان امام صادق

۱. رجال النجاشی، ص ۱۰:

«قال له (أبان بن تغلب بن رباح) أبو جعفر عليه السلام: "اجلس في
 مسجد المدينة و أفت الناس؛ فإني أحب أن يرى في شيعتي مثلك."»

ترجمه: «امام باقر علیه‌السلام به أبان بن تغلب بن رباح فرمود: «در مسجد
 مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده؛ چراکه من دوست دارم امثال تو در میان
 شیعیانم دیده شوند.» (محقق)

عليه السلام بودید ...

تلمیذ: اگر در فتوا خطا داشته باشد چرا فرمود: «أفتِ الناس»؟

استاد: «أفتِ الناس» به عنوان اینکه تو شیعه ما

هستی و اخبار را از من أخذ می کنی!

تلمیذ: مجتهدی، عالمی، فتوا بده!

استاد: آقا! فتوای مجتهد عالم دیگر بیش از

روایت حنظله که نیست؛ [بیش از] «خُذْ بِمَا وَافِقُ»

که نیست [بیش از] «خُذُوا مَا نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ نَظَرَ

فِي حَرَامِنَا»^۱ که نیست. همین «نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ

حَرَامِنَا» را حضرت می گوید: «اجلس في مسجد

المدينة و أفتِ الناس بما انزل الله» است. این

همین است! منتها اینکه الآن دارد فتوا می دهد اگر

یکی دیگری مانند [حنظله] بود و در مسجد کوفه و

فتوا می داد و مخالف بود حضرت چه می گفتند؟!

اینجا دیگر روایت عمر بن حنظله می آید. حضرت

به هر دو می گوید: «أفتِ الناس». «أفتِ الناس» که

وحی نشد! اینکه داخل در عصمت نشد! [به]

یونس بن عبدالرحمن که می گوید: بنشین در آنجا و

فتوا بده! در اینجا حضرت که مهر عصمت به او

۱. الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، ص ۶۷.

نزدند! به عنوان عالم و مجتهدی که مستندِ اخبار او امام است نه افراد دیگر، مستندِ روایات او و مستندِ حکم و ریشهٔ اجتهاد و استنباط او حکم امام علیه السّلام است. بر این اساس حضرت او را مستعد برای رأی و نظر و اجتهاد دانسته‌اند و فرموده‌اند که بنشین و برای مردم فتوا بده! ولی آیا هر فتوایی که داده فتوای معصوم است یا ممکن است خطا باشد؟ ممکن است خطا باشد، این حرف ماست! ولی آنچه را که نواب اربعه می‌گویند آن دیگر خطا ندارد، آن جنبهٔ رابطیت دارد. در اینجا اعمال ولایت شده است [ولی] در این کلام امام علیه السّلام که فرمودند: **«اجلس فی مسجدِ المدینه و أفتِ الناس»** اعمال ولایت نشده است!

تلمیذ: نسبت به بعضی [روایات] داریم که دینتان را از اینها بگیرید!

استاد: آقا! اگر از اینها نگیرند، امام بفرماید بروند از چه کسی بگیرند؟! از نعمان بن ثابت، ابوحنیفه بگیرند؟! حالا که می‌فرماید: بروید بگیرید! در کوفه برویم از چه کسی بگیریم؟ [امام می‌فرماید:] از یونس بگیرید! یعنی شیعه ما یونس است. نعمان بن ثابت، ابوحنیفه فرق می‌کند و او برای دم و

دستگاه فلان است. این یونس برای ماست. ولی آیا
این یونس با این کلام امام که دینتان را [از یونس]
بگیرد معصوم شد؟!؟

تلمیذ: نه!

استاد: خب تمام شد!

تلمیذ: بر فرض خطا در فتواها، ممکن است خطا سرایت کند!

استاد: آن خیار فروش که در کوفه دینش را از
یونس بن عبدالرحمن می‌گیرد قبول! ما آن را
می‌گیریم اشکال ندارد. ولی آیا اگر یک نفر شبیه
یونس بود امام به او می‌فرمود که دینت را از او بگیر
و شخص دیگر را قبول نکن؟! تو خودت هم برای
خودت آدمی هستی! به‌طور کلی امام علیه‌السّلام چه
می‌فرمایند؟! لذا مگر همین یونس در امامت
موسی بن جعفر علیهما‌السّلام شک نکرد؟! پس چه
شد؟! آن همه تعریفهایی که امام صادق علیه‌السّلام
کردند کجا رفت؟! اینها همه حکایت از این می‌کند
که جری ائمه علیهم‌السّلام در میان مردم جری
متعارف بوده است.

^۱. با توجه به تحقیق انجام شده مرحوم مامقانی در تنقیح المقال فی علم
الرجال، ج ۳، باب یونس بن عبدالرحمن، ص ۳۳۸، نسبتِ فطحی بودن
ایشان را مطرح و سپس رد می‌کنند. (محقق)

[از حضرت سؤال می‌کند] که من در کوفه سراغ

چه کسی بروم؟ حضرت می‌فرماید: سراغ یونس برو! یونس عالم است و مطالب را از ما می‌گیرد. سراغ او برو! ولی من به او با این کلام، عصمت نمی‌دهم. عصمت اختصاص به من دارد و دیگری غیر از من معصوم نخواهد بود. من به او در صورت خطا حجیت می‌دهم و در صورت عدم خطا حجیت دست من نیست، چه من بگویم و چه نگویم کلامش مطابق با واقع هست. خبری را که از من نقل می‌کند فتوایی که از من می‌دهد مطابق واقع هست. تنفیذ و تصریح امام علیه‌السلام به وثاقت یونس این تصریح برای موارد خطاست یعنی مورد خطا **مَعْفُوٌّ عَنْهُ** است. آن را من می‌دهم. آن تضمین و گارانتی برای انجام دادن این عمل را من می‌دهم و اگر من ندهم و تو پیش جناب یونس رفتی و انجام دادی و عمل کردی، خطا کردی بایست آن را دوباره بروی انجام بدهی! خدا تو را عقاب می‌کند که به چه حجت و تنجز شرعی این را انجام دادی؟! نعمان را من تضمین نمی‌دهم. افراد دیگری که در آنجا بودند در آن زمان را تضمین نمی‌دهم. سُفیان را [تضمین]

نمی‌دهم آن عبدالله بن عمرو را [تضمین] نمی‌دهم.
اما راجع به یونس، من این تضمین را می‌دهم و این
تضمین به تتمیم جعل برمی‌گردد که آن تتمیم جعل
در مقام بروز خطاست نه در مقام ثواب و در مقام
اصابت! آنجا دیگر تتمیم جعل نداریم. فی حدّ نفسه
خود آن واقعه خودش در آنجا هست و آن نیازی به
این قضیه ندارد.

لذا در مورد روایتی که اهل تسنن هستند و ثقه‌اند
ما برای چه عمل می‌کنیم؟ آیا امام در آنجا حجیت
تنزیلی داده است؟! نه، خود ما می‌گوییم: آقا یک آدم
سنّی است، خب باشد ولی آدم صادقی است مگر آدم
صادق فقط اختصاص به شیعه دارد؟!!

الحمد لله مسلمان‌ها که خیلی عالی، واقعاً از اینها
راستگوتر در دنیا پیدا نمی‌شود! از اینها درستکارتر
پیدا نمی‌شود! از اینها چیزتر پیدا نمی‌شود! انگار
هرچه هست فقط برای ماست و همه صدقات‌ها
برای ماست و همه کارهای درست برای ماست!
بقیه، از این نقطه ایران پای‌تان را بیرون بگذارید همه
در دنیا دروغگو هستند! همه منافق هستند! همه

کَلک هستند! فقط در این دایره که می آید آن هم فقط یک قسمت و یک نقطه اش هست یعنی یک بخشش را اگر بخواهیم چیز بکنیم [درست می گویند] و بقیه همه تکلیفشان معلوم است! نه آقا این طور نیست! سنی هم هست که بسیار آدم صادق، بسیار آدم خوب، بسیار آدم درست است. یهودی هم هست بسیار آدم درست و صادق است و کارش را درست انجام می دهد حالا مطلب به او نرسیده است. مسیحی است بسیار آدم درست و فلان و این حرف ها.

اهمیت داشتن وجدان برای ارتباط با خدا

بنده جایی رفته بودم و کیفم افتاده بود. در کیفم دوهزار دلار بود. وقتی که دوباره مراجعه کردیم با یکی از دوستان بودیم فردی آمد و گفت که خصوصیاتش را بگو؟ گفتم: این است! گفت: بفرما! خب این می توانست بردارد یا نه؟ چه کسی بود؟ یک مسیحی بود. یکی از مسلمان ها در ایران این کار را می کند؟! در همین ایران خودمان! از یک دلارش نمی گذرند حالا دوهزار دلار پیدا کرده باشد! [مسیحی] گفته است بفرمایید! درحالی که

می توانست بردارد بگوید: نه، من ندیدم! صاف در
روی آدم نگاه بکند و در چشم آدم نگاه کند دروغ
بگوید! هستند از این افراد که در چشم آدم نگاه
می کنند و دروغ می گویند! انگار وحی آمده، صاف!
یعنی اصلاً چطور اینها تمرین دروغ می کنند! واقعاً
خیلی عجیب است! یک کسی آنقدر تمرین دروغ
کرده است که همین طور دروغ می گوید و تبسم هم
می کند و صاف دروغ می گوید، عجب! می گویند: تو
پسر زید بن أرقم هستی؟ بله، بله، بله، شما را
می شناسم! این خودش یک هنری است! این اصلاً
یک هنر است که انسان از نقطه نظر استقامت نفس و
طمأنینه و سکونت به مرتبه‌ای برسد که صاف در
چشمت نگاه کند و اصلاً نه رنگش برگردد نه زرد
بشود نه سفید بشود نه در فکر برود، همین طور صاف
صاف بگوید: بله، بله، بله، من می شناسم! مدتها با
پدرت ارتباط داشتم! چه داشتم و فلان و این
حرف‌ها! انگار نه انگار اصلاً این به هیچ وجه [تغییر
حالت پیدا نمی کند] اینها همه کار می توانند بکنند
در حالی که [غیر مسلمان این طور نیستند]! چه چیزی

باعث شده و داعی شده برای اینکه او این کیف را نگه دارد؟ وجدانش! درحالی که می دانست کسی ندیده است. هیچ کس از این قضیه خبر ندارد حتی یک کلاغ هم ندیده است که فلان کیف اینجا افتاده است! او آن وجدان را دارد ولی ما نداریم! او مسیحی است ولی وجدان دارد! آنچه که در ارتباط بین انسان و خدا به درد می خورد «وجدان» است! این **أشهد أن لا اله الا الله** ما به درد نمی خورد! این [اثر سجده روی] پیشانی گذاشتن و این بادکردن‌ها به درد نمی خورد! آن وجدان به درد می خورد! حالا آن وجدان در یهودی باشد، در مسیحی باشد، در سنی باشد، در گبر باشد، در ملحد باشد و در هر کسی می خواهد باشد. آن وجدان است که دست آدم را می گیرد و آن وجدان است که انسان را به سرمنزل مقصود می رساند! همه اینها کف است! همه اینها ظاهر است! همه این داد و بیدادها، همه اینها برخواسته از مراتب نفس است!

اهمیت رؤیت روایات اهل تسنن برای فتوا دادن

نه آقا این طور نیست! مجتهدی که بخواهد فتوا بدهد و نظر اهل سنت را در این قضیه نبیند فتوای او

ناقص است. باید برود [روایات اهل تسنن را] ببینید.
لذا مرحوم آقای بروجردی رحمه الله علیه در این
قضیه برای همین جهت تأکید می کردند. بسیاری از
روایاتی که ما داریم روایات صحیح از رسول خدا
صلی الله و علیه و آله و سلم آمده است در حالی که از
ائمه نیامده و درست هم هست هیچ اشکالی هم
ندارد به صرف اینکه اینها سنی هستند که همه چیز
خراب نمی شود. این قضیه ای که من خدمتتان عرض
کردم که آن آقای ... راجع به کیفیت ماهیت صحبت
کردند که چطور می شود انسان یک ماهیتی را بتواند
استحصال کند، این به این برمی گردد که ما چگونه
می توانیم ماهیت و مفهومی به نام اقتراب به عصمت
و به نام تقلل خطاء در اصابه واقع، در موضوعات و
احکام خارجیه برسیم! این یک مسئله عادی و مسئله
ظاهری است.

شما وقتی که در کنار امام صادق علیه السلام
هستید اگر امام به شما این طور فرمود: وقتی پیش
یونس می روی هرچه گفت، لام تا کاف حق
مخالفت نداری و عین آنچه را که گفت باید بپذیری!

آن وقت این کلام، کلام خود امام می شود. هرچه او گفت! این طور! یا نه، طرف پیش امام نشسته است بقیه هم نشسته اند. به حضرت می گوید: من به چه کسی مراجعه کنم؟ حضرت فرمودند: مگر تو در کوفه نیستی؟ گفت: بله! حضرت فرمودند: برو در کوفه، یونس در کوفه هست! **«فَمَا أَدِيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ»** یا می فرماید: برو در آنجا بنشین و فتوا بده! نشستن در آنجا و فتوا دادن برای کسی که پیش یونس می رود، این مسئله همه قضیه نیست که تمام شد و صد درصد همان طوری که شما پیش امام صادق علیه السلام می نشینید همه قضیه است! وقتی که پیش امام باقر و امام رضا علیهما السلام می نشینید تمام مسئله است، دیگر در خارج از چارچوب حضور امام رضا علیه السلام **بَطْلَانٌ مُحَضٌّ** و **كَفْرٌ مُحَضٌّ** و **شِرْكٌ مُحَضٌّ** و **ضَلَالَةٌ مُحَضَّةٌ** است این می شود همه اش.

پس در خدمت امام رضا بودن یعنی همه مسئله، پیش امام صادق هم این طور! حالا اگر همین امام رضا گفتند: بلند شو پیش «سکونی» برو و بین او چه می گوید. آیا قضیه همین است؟! همین حکم را باید

بار کرد؟! نه، مگر اینکه لحن امام و کیفیت تخاطب و موقعیت، إحراز تخاطب و شرایط و قرائن اقتضا کند که حضرت بفرماید: این نازل منزله من است! آن حجیت تنزیلیه؛ این کلام او، کلام من است و هیچ قابل برای تخلف نیست. اگر این طور شد آن وقت شما می توانید کلام او را کنار روایت قرار بدهید و ترجیح بدهید. اگر این طور است! شما الآن می توانید کلام حسین بن روح را به عنوان یک روایت بیاورید و به آن استناد کنید ولی نمی توانید به فتوای یونس بن عبدالرحمن که حضرت می فرماید: برو در کوفه بنشین و فتوا بده، استناد کنید! نه، آن برای خودش هست. کلام یونس را که [از] امام نقل کرده است آن را ملاک قرار می دهی، نه اینکه یونس الآن در اینجا چه فتوایی داده است؟! آن برای خودش! ارتباطی ندارد.

تلمیذ: اگر خطائی هم از آنها مشاهده کنیم بگوییم: امام علیه السلام قائل به تسامح شده اند. فروع مهم نیست حالا این خطا هم کرد اشکال ندارد!

استاد: شما مؤید هستید یا مخالف هستید؟

تلمیذ: در فروع خیلی اهمیت ندارد که صددرصد مطابق با واقع باشد!

استاد: اهمیتی ندارد؟! حالا هر چه گفت!

تلمیذ: نه صددرصد نباشد طوری نیست، قدری مسامحه کرده اند!

تلمیذ: بر مبنای عقلی باشد مثلاً مرحوم آقا در زمان حیاتشان می فرمودند: به فلانی مراجعه کنید. خود حضرت تعالی می فرماید: شما طهران هستید به آقای فلانی مثلاً مراجعه کنید.

استاد: بله، من هم همین را دارم می گویم!

تلمیذ: در زمان مرحوم آقا هم بود.

استاد: مشکل ما همین بود! مشکل ما و درد ما

اتفاقاً بعد از ارتحال مرحوم والد - رضوان الله تعالی

علیه - همین بود که آنچه را که ایشان می فرمودند، از

این دایره خارج نبود یعنی همین بود.

بنده اطلاع دارم که ایشان افراد را به بعضی ارجاع

می دادند که من قطع به خطاء در کیفیت بیان مراد آنها

دارم. قطع دارم، نه ظن! قطع دارم! چون برای خود

من مرآت و کرآت حاصل شده است که آنها کلام

ایشان را اشتباه فهمیدند! حالا نمی گویم که خدای

نکرده آنها اهل غرض و مرض و این چیزها بودند نه

خب بشر هستند. عرض کردم خدمتتان بشر است.

هر شخصی دارای یک خصوصیات مختص به

خودش هست؛ یکی استعدادش زیاد است

حافظه اش کم است. یکی حافظه اش زیاد است

استعدادش کم است. یکی گوشش سنگین است.

بنده در مجلسی بودم که ایشان مطلبی را به ما

فرمودند، وقتی بیرون آمدیم شخصی یک راه دیگری

[می رفت] گفتم: آقا این را گفتند! گفت: نه، نگفتند!

[گفتم:] آقا من با گوش خودم [شنیدم]. این اصلاً نشنیده بود! نه اینکه حالا شنیده بود و اشتباه فهمیده بود! بنده خدا نشنیده بود. آدم گاهی اوقات یک کلمه می‌خواهد بشنود همین که این لیوان را آب می‌کنم دو کلمه از مطلبی که شما می‌گویید از ذهنم ذهول پیدا می‌کند. بله، ممکن است که یک صدای «تَقَى» آمده است همان صدای «تَقَى» که آمده تا شخص متوجه شده [دو کلمه را نفهمیده است]. اینجاست که ما می‌گوییم که مجتهد باید دقت بکند. اجتهاد همین‌طوری پشمکی نیست هر کسی دوتا کلمه بردارد بخواند! دُم شتر به زمین می‌رسد! باید بیاید ببیند که مسئله و حکم چه بوده است؟ آن وقت در این خصوص با این توجه و با این کیفیت و با این دقت و با این ظرافتی که دارد من بگوییم: اجماعی که فقهاء در یک زمانی بودند و داشتند اجماعشان حجت است و اگر حکم خلاف بود امام علیه‌السلام وظیفه داشت از باب لطف بگوید! امام حسین را گرفتند و کشتند و چه کردند! لطف خدا کجا رفته بود که این پسر پیغمبر را از دست یزید و فلان نجات

بدهد و اهل بیت پیغمبر را دربدر کوه و بیابان نکند!
لطف خدا کجاست؟! لطف خدا کجا رفته بود که
خلافت بعد از پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم را
آمدند و به آن بساط کشاندند و آن **أولی و أحقّ من**
فی الأرض و فی السماء را خانه نشین کردند و
دو نفر سه نفر رفتند؟! لطف خداوند کجاست!
[می گویند:] لطف خدا در اینجا اقتضا فلان می کند!
لطف خدا برای دو سه تا عمار و ابی ذر و مقداد در
مدینه اقتضا می کند؟ مردم یمن چه! لطف خدا برای
اینها کجا رفت! [برای مردم] مکه [لطف خدا] کجا
رفت؟! برای نقاط پایین تر، بالاتر، ایران، غیر ایران،
[لطف خدا] کجا رفت؟! فقط مربوط به آن
دوتاست؟! آن هم با آن وضعیت! این چیزهایی است
که شروع کردن به درآوردن و درست کردن و فلان
کردن، از این مسائلی که بالأخره خودتان هم دیده اید
و مطالعه کرده اید که اینها همه ادله واهی برای اثبات
این قضیه است که اگر در یک طبقه یک عده...

خب بگو اشتباه است! اینکه دیگر این قدر مؤونه
ندارد که خودت را به دردرسر بیندازی و مدام دلیل
بیاوری و فلان کنی! آن هم با این ادله! [بگو] آقا

اشتباه کردم! [می گویند:] مگر می شود که چهار نفر چه کنند و چهل تا فقیه در یک زمان همه یکی بگویند، [بعد بگویم اشتباه کرده اند!] چرا نمی شود! آقا می رود بالای منبر نظرش را می گوید چهار هزار نفر، همه می پذیرند حالا که شد! فردا همین آقای که بالای منبر است می آید نظرش عوض می شود همین چهار هزارتا دوباره می پذیرند، چطور اینجا شد! آنهایی هم افرادی مثل بقیه هستند. تا نگاه می کنند می بینند اوه! این استادشان یک هم چنین فتوایی داده است کمی دست و پایشان شروع به لرزیدن می کند و آنها هم فتوا می دهد دوتا می شود! این هم نگاه می کند می بیند آن دوتا دادند و این هم می دهد سه تا می شود درحالی که ... این کم کم اجماع می شود و صدنفر همه یک حرف را می زنند! صدنفر، اصلاً اینکه پایه ندارد اساس ندارد. اینجاست که انسان باید بیشتر فکر کند و بیشتر توجه کند و برای رسیدن به مطلب باید یک خرده دقیق تر باشد و مسئله باید دقیق تر باشد.

بله، امام علیه السلام که نسبت به فروع همان طور

که شما می‌فرمایید چیز ندارند به خاطر این است که مسئله فروع ... حالا غیر از آن مسئله اصول که همان مبانی مبدأ، معاد، عصمت، رسالت، امثال ذلک و اینها باشد که آنها پایه و اساس خود شریعت را تشکیل می‌دهند. [اگر] ما در مسئله امامت تشکیک کنیم بنابراین مسئله به جای دیگر کشیده می‌شود و همان حرف‌هایی که فعلاً دارد مطرح می‌شود. الآن مسائلی که دارد مطرح می‌شود و به جاهای دیگر زده می‌شود برای چیست؟! به خاطر این قضیه است؛ تشکیک در مسئله امامت است.

فرق بین عصمت کلام با حجیت کلام

شما وقتی که عصمت را از امامت بردارید کلام معصوم از حجیت می‌افتد وقتی که از حجیت افتاد آن وقت اعلامیه حقوق بشر می‌آید جای او را می‌گیرد! اینها همه‌اش به خاطر خط سیری است که می‌خواهد آنجا برود! امام می‌گوید که باید در این اصول محکم باشید. امام معصوم هست همان‌طوری که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم معصوم بود. امام معصوم هست همان‌طوری که تک‌تک آیات قرآن معصوم است. کلام امام عصمت

دارد. حالا معنای این کلام امام علیه‌السلام عصمت دارد آیا آن کلامی است که از دهان امام خارج می‌شود یا آن کلامی است که شما از دهان ابوبصیر می‌شنوید؟! این حرف ماست! کلامی که شما از ابی‌بصیر می‌شنوید عصمت ندارد بلکه حجیت دارد! عصمت ندارد! بحث دوتا است؛ ما بحث عصمت می‌کنیم و بحث حجیت.

قرآن چه در دست مقداد باشد آن قرآن یکی است، همان قرآن در دست یزید باشد آن هم یکی است. قرآن، قرآن است! اگر به آن عمل نمی‌کنیم یک مطلب دیگر است. در صورتی که در قرآن دست نبرده باشیم! همان قرآن به خاطر آیاتی که دارد این آیات عصمت دارند حالا هر جا می‌خواهند باشند. همین کلامی که امام علیه‌السلام [می‌فرماید را] اگر اَبان نقل کند و محمد بن مسلم نقل بکند برای شما **حجة**، همین کلام را یزید از امام صادق نقل کند **لیس بحجة**.

تلمیذ: در یک مجلس امام علیه‌السلام به سه نفر در مورد یک مطلب سه حکم مختلف فرمودند.

استاد: خوب پس برای همین است!

تلمیذ: کدام را باید بگوییم که صددرصد حق است؟

استاد: احسنت! پس شما مؤید هستید!

تلمیذ: از کجا می‌شود این را تشخیص داد؟

استاد: همین! انسان باید به آن ملاک برای کلام امام برسد! تشخیص بدهد که کدام یک از اینها تقیه بوده است. تشخیص بدهد که کدام یک از آنها به خاطر واقعه شخصیه بوده است. تشخیص بدهد کدام یک از اینها به خاطر عدم بیان وقت حاجت بوده است. وقتی همه را تشخیص داد همه این احتمالات را کنار زد به یک احتمال واقع رسید که **أقرب إلى الواقع** [است] اینکه بنده الآن عرض کردم چند دقیقه پیش ...

تلمیذ: قطعی نیست ظنی است!

استاد: باشد! اشکالی ندارد، آن ظن برای ما حجت می‌شود.

تلمیذ: اصلاً راهی برای رسیدن به احکام قطعی دین خدا نداریم!

استاد: چرا در ضروریات و اینها هست.

تلمیذ: در محکّمات و ضروریات!

استاد: در ضروریات و محکّمات قطعیات داریم و در غیر از آنها نداریم! الآن در مسئله خمس در هبه؛ یک عده می‌گویند: نه، [خمس ندارد]. بنده می‌گویم: باید باشد. همین روایت را او این‌طور می‌فهمد و همین روایت را من طور دیگری می‌فهمم. در حالی که هر دوی اینها یکی است. بنده، نه به اعلامیه حقوق بشر مراجعه کردم که بگویم

خمس [دارد یا ندارد] آن که اصلاً خمس متوجه نمی‌شود.

تلمیذ: این ظن شخصی است!

برگشت ظن نوعی به ظن شخصی

استاد: هر کسی همین است! آن‌هم ظن شخصی

است اصلاً ظن نوعی نداریم. هر کسی حتی بخواهد

بگوید: ظن نوعی، باز به ظن شخصی خودش [به

مطلب] رسیده است؛ یعنی از ظن شخصی خودش

سرمایه قرار داده است برای رسیدن به ظن نوعی که

همان ظن متعارف است. باز آن متفاهم عرف برای

او ایجاد یک ذهنیت می‌کند که آن ذهنیت و مسئله

عرف را در مسائل ظنیه، مرآت برای ذهنیتِ نفس

قرار می‌دهد.

همین روایتی که خیلی‌ها به این روایت استناد

می‌کنند و می‌گویند که امام صادق علیه‌السلام

فرمودند:

چيست اين مردم می‌گویند که ما علم غیب داریم! من در خانه داشتم دنبال فلان‌کس می‌گشتم پیدایش نکردم آن‌وقت می‌گویند که ما علم غیب داریم.^۱

۱. الکافی، ج ۱، کتاب الحجة، ص ۲۵۷. افق وحی، ص ۱۶۸:

«عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ يَحْيَى الْبِرَّازُ وَ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَ هُوَ مُغْضَبٌ فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ: «يَا عَجَباً لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَّتِي فُلَانَةَ فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بَيْوتِ

بنده دیدم بسیاری از افراد اهل کلام در کتب خودشان بر عدم علم غیب امام به این روایت استناد می‌کنند! این قضیه برای من چیز بود و البته قابل برای توجیه هست که چطوری این علم امام علیه‌السلام از مرتبه خود آن تنزل واقع و ظهور در نفس در اینجا می‌تواند گیر کند؛ اگر امام بخواهد، آن علم را در نفس خودش بیاورد و اگر نخواهد، در همان مرتبه نفس خفی نگه دارد و نگذارد که نسبت به واقع اطلاع پیدا کند. این در اختیار امام است و خود امام می‌تواند این کار را انجام بدهد.

حرمت اطلاع بر صورت ملکوتی افراد

یکی از رفقای ما چندی پیش به من می‌گفت که من وقتی با افراد برخورد می‌کنم، اگر بخواهم به آن صورت برزخی آنها اطلاع پیدا می‌کنم. گفتم: نه نباید چنین کاری انجام بدهی، یک وقتی انسان

الدَّارِ هِيَ «...»

«سیدر گوید: من به اتفاق ابوبصیر و یحیی بزّاز و داوودبن کثیر در مجلس امام صادق علیه‌السلام نشسته بودیم در این وقت حضرت وارد اطاق شدند درحالیکه آثار غضب در چهره‌شان مشهود بود و هنگامی که نشستند فرمودند: تعجب می‌کنم از افرادی که خیال می‌کنند ما علم به غیب داریم درحالی که جز خدای متعال کسی عالم به غیب نمی‌باشد همین پیش از این خواستم فلان کنیز خود را تنبیه کنم از دست من فرار کرد و من ندانستم که در کدام اطاق پنهان شده است...»

خواهی نخواهی برایش یک مسئله روشن می‌شود
خب آن دست خودش نیست. صور برزخی برایش
تمثل پیدا می‌کند این چیز نیست. یک وقتی نه،
[خودش می‌خواهد].

یک وقت من از یک جایی می‌خواستم بیایم
نشسته بودم منتظر بودم که وقت حرکتان بشود
دیدم که تقریباً زوج جوانی با یک پسر بچه
شش هفت ساله آمدند و پیش من نشستند و این
شخص خودش را معرفی کرد و یک پزشک بود.

گفت که آقا من می‌خواستم خدمتتان این مطلب را
بگویم که این بچه ما خیلی می‌خواهد با شما صحبت
کند. گفتم: بیا آقا جان! آمد و نشست و با او گرم
گرفتیم و این حرف‌ها و خیلی...! بعد، از جمله
مطالبی که ایشان گفت این بود که این بچه صورت
برزخی افراد را می‌بیند و این برای ما دردسر شده
است. از جمله مطالبی که می‌گفت - بعضی قابل
گفتن نیست اگر بخواهم توضیح بدهم معلوم
می‌شود، بگذار به اجمال بگذارم - این بود که بچه را
در یک جا آوردیم در یک مجمع آقایان که اینها به او

یک چیزی بگویند، اما تا وارد شد یک فریاد کشید و اصلاً فرار کرد، دنبالش رفتیم. گفت: نه، من اینجا نمی‌آیم و بعد تعبیرهایی آورد که آنها دیگر بماند و آنها را نمی‌گوییم. می‌گفت: حاج آقا ما گیر کردیم! او اینجا فقط به شما گیر داده است که این چیز است. من آمدم کمی با او صحبت کردم و فلان و این حرف‌ها، بعد به پدر و مادرش هم گفتم که چه کار کنند که این قضیه یک مقداری بعد منتفی شود و وقتی یک هم‌چنین حالی پیدا شد اینها چه عکس‌العملی نشان بدهند. خب این [بچه] که الان اینها را بیان می‌کند در اختیارش نیست. ولی یک آدم بزرگ نه، گفتم که جایز نیست شما این کار را بکنید! برای چه؟! یک وقتی خودش می‌آید یک وقتی نه، شما می‌خواهید! گفتم که اطلاع بر صورت ملکوتی افراد، اطلاع بر سرّ است و اطلاع بر سرّ مؤمن حرام است! درحالی که همین مسئله را اگر در غیر از این زمینه باشد می‌گویند: نه آقا چه اشکالی دارد! اطلاع بر سرّ در صورتی که انسان برود جایی خبری [بدهد] از نظر ظاهر، این هم همین است. خداوند یک قدرتی به کسی بدهد که اعمال این قدرت

اختیاری باشد و اِعمال این قدرت، اطلاع بر سرّ است. اگر این بخواهد اطلاع پیدا کند [که] این شخص صورتش چیست آیا نسبت به او حالش تغییر نمی‌کند؟ تمام شد! پس این چه می‌شود؟ گفتم: جایز نیست. اینکه الآن می‌گوید: من می‌توانم! آیا این خلق می‌کند یا واقعیت است و این از او کشف می‌کند؟ واقعیت است! این بخواهد کشف می‌کند و نخواهد نمی‌کند و این مسئله برایش به اختیار و ارادهٔ اوست.

حضور عینی تمام مُلک و مَلکوت و ماسوی‌الله در نفس امام زمان علیه‌السّلام

علم امام هم همین است امام بخواهد در اختیارش هست و بخواهد نسبت به این مسئله اطلاع پیدا می‌کند درحالی‌که همه چیز در قلب امام علیه‌السّلام هست؛ ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَىٰ نَهْ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱ تمام مُلک و مَلکوت و ماسوی‌الله در نفس امام زمان علیه‌السّلام همه حضور عینی دارد نه علمی! - علمی به‌عنوان علم حصولی،

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۲۲:

«ما هر چیزی را در امام آشکارا به شمارش و حساب آوردیم.»

نه به عنوان علم حضوری، علم حضوری همان عینی است - حضور عینی و تجسمی دارد چون واسطه اوست و وقتی واسطه او باشد یعنی همه از نفس کلی او تشکّل خارجی و جزئی پیدا می‌کند. تشکّل جزئی! چطور ممکن است آن علت کلی متوجه معالیل جزئی نباشد؟! چطور ممکن است؟! این نفس امام علیه‌السلام می‌شود! ولی صورت علمی نفسی به دست خودش هست که این را بیاورد و آن را بیاورد.

علت کتمان علم غیب توسط امام

بعد من به یک روایتی برخورد کردم که آقا اصل این روایت یک چیز دیگر است! در آنجایی که حضرت امام صادق علیه‌السلام این را می‌گفتند آنجا ابوحنیفه بوده است و حضرت به خاطر ابوحنیفه آن‌طور فرموده‌اند. [وقتی] طرف (ابوحنیفه) رفت، اَبان با دونفر دیگر در آنجا بودند گفتند: یابن رسول الله ما که [شما را] می‌شناسیم! اینها را دیگر به ما نگو! دارید ما را هم سرِ کار می‌گذارید؟! ما را دیگر چرا؟! حضرت فرمودند: مگر ندیدی ابوحنیفه آنجا بود! بعد حضرت فرمودند: «ما من شیءٍ فلان الاّ

اینکه در نفس ما هست».

[شخص می‌گوید:] حالا این یک چیزی شد و راحت شدیم و قضیه درست شد. امام علیه‌السّلام ده نوع حرف می‌زند. بله، اگر امام [حرف بزند] آنجا این ابوحنیفه کذا و کذا، هزارتا قضیه درست می‌کند. نفس معاند او به اشتعال درمی‌آید، تحریک حساسیت و حسد و کینه او می‌شود لذا امام مجبور است در اینجا این طوری حرف بزند.

گاهی اوقات که ابوحنیفه پیش امام می‌آمد حضرت می‌فرمودند: «اگر کسی خواب دیده است بیاید او تعبیر کند! ابوحنیفه اینجا نشسته است بیاید تعبیر بکند!» این چه می‌شود؟ ما از اینجا استفاده می‌کنیم امام علیه‌السّلام در میان اجتماع به همین نحوه‌ای برخورد می‌کرد که لازمه یک نوع مدارای اجتماعی است و لازمه یک نوع امور عادی است. آیا امام می‌گفت: چون من امام صادق هستم پس گور پدرش هرچه [می‌خواهد بشود]؟! نه، این طور نبوده است.

آن زمان امام زمان علیه‌السّلام است. زمان امام

زمان دیگر امام با کسی شوخی ندارد! دیگر نه ابوحنیفه پیدا می‌شود و نه غیر ابوحنیفه که حضرت بخواهد تقیه کند. حضرت می‌آید و می‌گوید: مطلب این است. تمام شد و رفت! ولی ائمه ما این‌طور نبودند هزارتا ابتلاء داشتند. آن وقت ما آن نصفه کلام را می‌گیریم که حضرت می‌فرماید: «دنبال می‌گشتم پیدا نکردم!» آن مطلب بعدی که [حضرت] می‌گوید نمی‌گیریم. آن را باید انسان به دست بیاورد! آن ملاک، رسیدن به یک ملاک واقعی و حقیقی است البته صحیح از روی مبانی! آن وقت بعد بیاید آن مطالبی که ممکن است مخالف باشد بر آن مسئله یقینی حمل کند.

لذا باید آن مبهمات را در باب ارجاع اطلاق بر تقید حمل بر آن متعینات کرد. شما در باب ارجاع اطلاق بر تقید می‌گویید: اول یقین به مقید دارید وقتی که یقین به مقید داشتید یقین به خاص داشتید یقین به مبین داشتید آن وقت مجمل را حمل بر آن می‌کنید، عام را حمل بر خاص می‌کنید، مطلق را حمل بر مقید می‌کنید. باید جنبه اول محفوظ باشد تا اینکه بعد بتوانید نسبت به آن اقدام کنید.

حالا عجیب [اینجاست] من پیش آن شخص
رفتم - اینجا جالب است - بعد گفتم که حالا این طور
امانت [داری] کرده است خواستم خودم صد دلار به
او بدهم! آنچه کردم نپذیرفت! یک مسیحی که معلوم
نبود حقوقش ماهی سیصد دلار بود یا چهارصد دلار،
این حدودها که بیشتر نیست! دوهزار دلار، در
هم چنین مواردی باید بگیرد حال کند اما هرچه کردم
صد دلار [را] نپذیرفت به هیچ وجه! گفت که من
کاری نکرده‌ام! شغل هر روز من هست! نه اینکه برای
شماست هر روز چندتا از این موارد پیدا می‌شود و
کار هر روز من است. من را که نمی‌شناسد ما را که
ندیده بود. من به زور صد دلار در جیبش گذاشتم؛
آن دوست ما دید که این قبول نمی‌کند پنجاه دلاری
در جیبش گذاشت و ما آمدیم.

شما واقعاً این رفتار و این اخلاق و این چیز را
بینید! آیا واقعاً اگر این شخص با این وضعیت یک
مطلبی را بگوید مورد وثوق نیست؟! این با این
صداقت و با این حیثیت نفسانی، مورد وثوق نیست
و اینها به درد رشد نمی‌خورند؟! به درد استکمال و

هدایت نمی‌خورند؟! فقط ما مسلمان‌ها آن‌هم شیعه
آن‌هم یک طیف خاص به درد می‌خوریم؟! فقط ما
اینجا [مورد نظر] هستیم و دیگر همه دنیا به جهنم!
نه آقا این‌طور نیست!

شما برای کاری می‌روید اما تا پول ندهید کار را
راه نمی‌اندازد! کسی که دارد حقوق می‌گیرد کسی
که از پول ملت دارد حقوق می‌گیرد، نشسته کار و
وظیفه واجب و الزامی خودش را بدون اینکه از شما
رشوه بگیرد انجام نمی‌دهد. شیعه هم هست،
اثنا عشری! آن وقت این شخص با آن شخص مسیحی
یکی است؟! این آقا با آن یکی است؟! فقط همین با
یک **أشهد أن لا اله إلا الله** گفتن کار تمام می‌شود؟!
أشهد أن لا اله إلا الله در سرش بخورد! **أشهد أن لا**
اله إلا الله گفته که دزدی کند؟! **أشهد أن لا اله إلا**
الله گفته که در چشم مردم نگاه کند دروغ بگوید؟!
این معنی **أشهد أن لا اله إلا الله** است؟! **أشهد أن لا**
اله إلا الله به این معناست که برود حقه‌بازی کند! این
است؟! بله، از آن طرف هم هست! همه‌جا دارد
دیگر! در همه‌جا هم آدم با وجدان پیدا می‌شود آدم
بی وجدان هم پیدا می‌شود همه‌جا همین‌طور است!

مخصوصاً در وجدان علمی، این خیلی مهم است!
وجدان علمی و اعتقادی از وجدان مادی خیلی
دقیق‌تر است! ممکن است کسی در مسائل مادی و
اینها بگذرد و کارش درست شود ولی از وجدان
علمی، وجدان اعتقادی، حُبّ و بغض‌ها و ارتکازات
نفسانی، خیلی مشکل است که انسان چطور در
مسائل دست نبرد و همان‌طور که هست بگوید. حُبّ
و بغض‌ها و شکل‌گیری‌ها، نیاید آن را در بیان
مطالب تغییر بدهد و کم و زیاد [کند]! آخر آدم
می‌تواند یک مطلبی را هم‌چنین نرم بگوید، سفت
بگوید، صریح بگوید، کمی در حرکات چشم و
حرکات دست مسئله را به‌طوری به‌وجود بیاورد که
[برعکس جلوه بدهد].

این نویسنده‌ها را ندیده‌اید؟! این نویسنده‌ها
وقتی که می‌خواهند یک واقعه را تحریف کنند از
بست صفحه قبل شروع به زمینه‌سازی و مقدمه
می‌کنند. این قضیه در روزنامه‌ها خیلی مشهود هست
که روزنامه‌نگارها وقتی بخواهند که یک مسئله را
بیان کنند از کیفیت صحبت یک چیزهایی هم به آن

اضافه می کند که مخاطب و فضای ذهنی مخاطب را به یک فضای دیگری برمی گردانند تا بتوانند به آن مسئله برسند. این خبرنگارها، اصلاً اینها کلاس برای خودشان دارند که چطوری یک واقعه را بیاورند و بر طبق همان کیفیت عوض کنند و شکل بدهند و مسئله را برگردانند. این مسئله خیلی مهم است!

لذا انسان چطوری می تواند به این قضایا و وقایع تاریخی برسد؟! اینجا است که باید خیلی دقت کند؛ در نقل مسائل تاریخی، حُبّ و بغضها و انتسابها همه نقش دارند.

تلمیذ: ???

استاد: **بغضاً لأبیک** چرا هست در غیر از آنجا

هم هست!

تلمیذ: ظاهراً فقط اینجا هست!

استاد: نه در غیر آنجا هم هست!

تلمیذ: جایی در مقاتل ندیدم در هیچ مقتلی بغضاً لأبیک ندیدم، ملا در بندی خیلی مستند نیست؟

استاد: نه، ایشان مفرط بوده است! چیز عادی

است. همه که یک طور نبودند! نه اینکه سی هزار نفر

بگویند: **بغضاً لأبیک**! یک نفر در آنجا بود از همان

سنان و افرادی که چیز بودند این را گفته است. بله،

یکی گفته است: **بغضاً لأبیک**! یکی می گوید: بیا

دست بیعت بده!

تلمیذ: مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - **أنا قَتیل العبرات** را معنی می‌کند که معاویه چون روضه برای عثمان می‌گرفت مردم را مخصوصاً شامیان را با کینه اهل بیت بزرگ کرد. **أنا قَتیل العبرات**؛ مرحوم علامه یک تعبیرش همین است حضرت کشته شده اشک‌هایی بود که برای روضه‌های عثمان می‌گرفت.

استاد: جالب است!

تلمیذ: شاگردان، وقتی از علامه پرسیدند ایشان این جواب را دادند. آقای پهلوانی هم در یکی از کتاب‌هایش از قول مرحوم علامه طباطبایی ذکر کرده است.
تلمیذ: برای عثمان عزا می‌گرفت و گریه می‌کرد؟

استاد: بله، مفصل، معاویه تا ماه‌ها پیراهن او را

بالای منبر می‌آورد. البته معنای دیگر هم می‌شود

کرد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد